جایگاه واخواهی در قانون آیین دادرسی مدنی با نگاهی به آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور

■ محسن اکبری[۱]
■ ملیحه مرشدی[۲]

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۱۵
تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۱

چکیده

واخواهی که در واقع اعتراض به رأی غیابی است، در آیین دادرسی مدنی، مورد تحقیق و بررسی‌های فراوانی قرار گرفته است. علیرغم اینکه در راستای اصول ۵۴-۵۵ قانون اساسی و ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور، هیات‌های مستشاری، نسبت به صدور رأی در خصوص رسیدگی‌های ناشی از بودجه اقدام می‌کنند، ابهاماتی را در خصوص آرای غیابی به دلیل اجمال قانون مذکور پیش رو دارند. این مقاله با تطبیق واخواهی در محاکم حقوقی که قدمت بیشتری دارد نسبت به تنویر ابعاد مبهم و مجمل واخواهی در دیوان محاسبات می‌پردازد؛ تا ضمن حصول به دادرسی منصفانه در دیوان محاسبات، وحدت ملاکی برای هیات‌های مستشاری حاصل نماید.

واژگان کلیدی: واخواهی، رأی غیابی، دیوان محاسبات، آیین دادرسی مدنی

۱ (نویسنده مسئول) مدرس گروه حقوق، دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی، اصفهان، ایران، ایمیل:Argh1391@gmail.com
۲ کارشناسی ارشد مدیریت استراتژیک، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران.

مقدمه

در نظام‌های بزرگ دادرســـی، ضمن احترام به اصل تناظر، مقـــررات راجع به ابلاغ احضاریه و...به نحوی تدوین گردیده که با اجرای آن‌ها متهم از دعوایی که علیه او اقامه شده، مطلع گردد تا فرصت و امکان دفاع داشته باشد؛ لکن عدم شرکت متهم در دادرسی و یا تردید در اطلاع یافتن او از دادرسی به شرط آنکه مقررات ابلاغ درست صورت گرفته باشد، مانعی در دادرسی و صدور حکم غیابی ایجاد نمی‌کند. در مقابل، حق اعتراض به رأی غیابی که همان واخواهی می‌باشد، برای معترض پیش بینی شده است. (شمس، ج ۲، ۱۳۸۲: ۳۱۶ -۳۱۷)

همچنین در نظام‌های حقوقی مختلف، اختلاف دولت با سایرین به اشکال گوناگون مورد رسیدگی قرار می‌گیرد؛ که یکی از انواع آن را می‌توان رســـیدگی در دیوان محاســـبات کشـــور به شمار آورد که هیاتهای مستشـــاری به‌عنوان مرجع صدور رأی در رســـیدگی‌های دیوان محاسبات در بخشی از رسیدگی‌های اداری ایفای نقش می‌نماید، از آنجا که امکان صدور آرای غیابی وجود دارد شیوه و ابعاد آن در تقابل با آرای محاکم حقوقی از ابهاماتی برخوردار اســـت که در این مقاله به دنبال تبیین علل و نحوه صدور و همچنین اجرای احکام غیابی هســـتیم تا با توجه به نوپا بودن دادرسی‌های اداری در ایران، راه بر تحقیقات بعدی گشـــوده شود و به نظامی عادلانه دست یابیم. چرا که به‌موجب ماده ۳۰ قانون دیوان محاســـبات کشور، دیوان الزامی به رعایت آیین دادرسی ندارد، لذا این ابهام که در موارد ســـکوت، نقص، اجمال و ... در قانون دیوان محاسبات کشـــور، ملاک عمل چیست، تکلیف مشخص نمی‌باشد.

۱-تعاریف

۱-۱-حکم غیابی

اصل بر حضوری بودن رأی اســـت و غیابی بودن آرا یک استثناســـت. در رأی غیابی، حضور یا عدم حضور خوانده ملاک است و حضور یا عدم حضور دادستان یا نماینده وی ملاک نخواهد بود. بالاخره اینکه لوایحی که در دفاع از دعوا نیست سبب حضوری بودن رأی نمی‌شود مگر اینکه دادن لایحه را اماره اطلاع واقعی خوانده از دعوا بدانیم. (شمس، ۱۳۸۲: ۲۳۶)

ماده ۳۰۳ قانون آئین دادرســـی مدنی ایران در شـــرح حکم غیابی مقرر مـــی‌دارد: «حکم دادگاه حضوری اســـت مگر این که خوانده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ‌یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به‌طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد یا اخطاریه، ابلاغ واقعی نشده باشد» به نظر می‌رسد جهت حصول حکم غیابی هم‌زمانی سه شرط مندرج در ماده اخیر بر یک حکم ضروری است.

گاهی اوقات امکان ابلاغ واقعی وقت رســـیدگی به خوانده وجود نداشـــته و مشـــارالیه در جلســـه رسیدگی حضور نیافته و لایحه دفاعیه نیز نفرستاده است. این امر اگرچه وفق قسمت اخیر ماده ۳۰ قانون دیوان محاسبات کشور مانع از رسیدگی نخواهد بود لیکن قانون گذار در تبصره ۲ ماده ۲۸ در مواردی که ابلاغ واقعی آرا میسر نبوده و نیز در مورد آرای غیابی، اعلام قطعیت رأی صادره را پس از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی منوط به اعلام نظر مرجع تجدیدنظر دیوان محاسبات کشور دانسته

است. (اسماعیل پور، ۱۳۹۳: ۱۸-۱۹) و رأی غیابی بدون تعریف از غیابی بودن مطرح گردیده است.

۱-۲-واخواهی

در ترمینولـــوژی حقوق، واخواهی را عمل اعتراض معنا نمـــوده و معترض را واخواه، معترض علیه را واخوانده و معترض‌عنه را واخواســـته، توضیح داده‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۷۳۲) در حقوق ایران، واخواهی، شکایت و اعتراضی است که مختص احکام غیابی است و در احکام حضوری واخواهی معنا ندارد. احکام غیابی صادر شـــده، خواه قابل تجدیدنظرخواهی باشـــند یا نباشند، در مهلت مقرر در قانون قابل واخواهی می‌باشـــند و این مهم را می‌توان از مواد ۲۱۷، ۳۰۳، ۳۰۵-۳۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی استنباط نمود. لازم به ذکر است مهلت واخواهی در امور مدنی ۲۰۰ روز برای ساکنین ایران و ۲ ماه برای کســـانیکه خارج از کشـــور اقامت دارند، می‌باشد. البته در تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون دیوان محاســـبات کشور، بدون اشـــاره به نحوه، چگونگی و زمان واخواهی «آرای غیابی» پیش بینی گردیده، صرف نظر از عدم تعریف و تبیین حدود، شـــیوه اعمال و... در قانون مذکور، آیین رســـیدگی مورخ ۱۳۹۳/۶/۱۰ مصوب هیات عمومی دیوان محاسبات کشور در ماده ۴۳ بیان می‌دارد: «رسیدگی در هیاتهای مستشـــاری حضوری اســـت مگر آنکه خوانده یا قائم مقام قانونی وی در جلسه رسیدگی حضور نیابد و یا لایحه‌ای ارسال ننماید که در این صورت رسیدگی غیابی خواهد بود.» و در ماده ۵۰ همان آیین نامه ذکر می‌کند: «چنانچه رأی هیات مستشاری به صورت غیابی صادر شده باشد ظرف مـــدت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ واقعی یا قانونی قابل واخواهی در مرجع صدور رأی و ظرف ۲۰ روز پس از انقضای مهلت واخواهی، قابل تجدیدنظر نزد محکمه تجدیدنظر می‌باشد.»

۲-شرایط تحقق حکم غیابی و اعمال حق واخواهی

به‌موجب ماده ۳۰۳ آیین دادرسی مدنی شروط حکم غیابی عدم حضور خوانده یا وکیل یا نماینده قانونی وی در هیچ یک از جلسات رسیدگی و عدم دفاع کتبی و همچنین عدم ابلاغ واقعی می‌باشد، به عبارتی، اگر هریک از این موارد تحقق یابد حکم، غیابی محســـوب نمی‌گردد، می‌توان گفت برای اینکه حکم غیابی تحقق یابد جمع هر سه شرط لازم است در غیر این صورت و حتی تحقق یک شرط از سه شرط، حکم حضوری محسوب خواهد گردید.

ماده ۴۳ آیین رســـیدگی دیوان محاسبات کشور هم عدم حضور خوانده یا قائم مقام قانونی وی در جلســـه رسیدگی و عدم ارسال لایحه دفاعیه را شـــرط غیابی تلقی کردن حکم، به شمار می‌آورد. از مقایسه این دو ماده نکاتی به شرح ذیل حاصل می‌گردد:

۲-۱-واخواه

در امـــور مدنی در صورت حضور خوانده، وکیـــل، قائم مقام قانونی و نماینده قانونی حکم حضوری محســـوب خواهد گردید، همان‌طور که در ماده ۲ آیین دادرسی مدنی درخواست شخص یا اشخاص ذی نفع، وکیل، قایم مقام و نماینده قانونی را شـــرط رســـیدگی دادگاه به دعوا دانســـته، اما در آیین

رسیدگی دیوان محاسبات عدم حضور خوانده و قائم مقام قانونی شرط غیابی بودن حکم می‌باشد، یعنی اگر وکیل در جلسات حضور یابد حمل بر حضوری بودن تلقی نمی‌گردد به نظر نگارندگان این مطلب به نحوه نگارش اشتباه باز می‌گردد و حضور وکیل در حکم حضور خوانده می‌باشد. به‌هرحال، در آیین دادرسی مدنی به‌طور مبسوط خوانده، وکیل، قائم مقام و نماینده قانونی در حکم واحد تلقی گردیده و حضور هریک موجب نفی غیابی بودن حکم است ولی در آیین دادرسی کیفری صرفاً متهم و وکیل وی در موضوع، ایفای نقش می‌کنند. البته تعاریف قائم مقام و نماینده قانونی در قوانین مبحوث عنه مشاهده نگردید و می‌توان به قانون تجارت مواد ۳۹۵ که قائم مقام تجارتی را مورد تعریف قرار داده و در خصوص نماینده قانونی به قانون مدنی تأسی جست.

۲-۲-لایحه مکتوب

دومین شرط مندرج در ماده ۳۰۳ آیین دادرسی مدنی، ارائه دفاع کتبی است که در آیین رسیدگی دیوان عبارت «لایحه» به‌طور عام مورد حکم واقع گردیده که با توجه به شرط عدم حضور مندرج در صدر ماده، همان مکتوب بودن به نظر می‌رسد.

۲-۳- نحوه ابلاغ

عدم ابلاغ واقعی اخطار، سومین شرط تحقق حکم غیابی در آیین دادرسی مدنی می‌باشد که با رجوع به مواد ۶۷ الی ۸۳ همان قانون، شرایط تحقق ابلاغ واقعی و قانونی مشخص می‌گردد در صورتی که در آیین رسیدگی دیوان محاسبات، عدم ابلاغ واقعی شرط رسیدگی غیابی نخواهد بود. لازم به ذکر است در آیین دادرسی واژه «حکم غیابی» و در آیین رسیدگی دیوان «رسیدگی غیابی»لحاظ گردیده که صرف نظر از بار معنایی حقوقی هریک، ما در حکم واحد تلقی کرده و به‌طور عام مطرح نمودیم.

به‌موجب قانون آیین دادرسی مدنی صرف ابلاغ واقعی اخطاریه (منصرف از حضور یا عدم حضور خوانده یا نماینده قانونی وی) رأی حضوری تلقی گردیده است حال آنکه با توجه به ماده ۴۳ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور، در صورت عدم حضور خوانده یا قائم مقام قانونی وی در جلسه رسیدگی و یا عدم ارسال لایحه دفاعیه از سوی او، رسیدگی و مالا رأی صادره غیابی محسوب و نوع ابلاغ اخطاریه (اعم از واقعی یا قانونی)، اثری در حضوری یا غیابی تلقی شدن رأی نخواهد داشت. (اسماعیل پور، ۱۳۹۳: ۱۸)

۳-اجرای حکم غیابی

اساساً مراجعه به محکمه برای طرح دعوا تنها به قصد حکم نوشته شده توسط قاضی صورت نمی‌گیرد بلکه در اولین گام‌های مراجعه به عدلیه، شخص مدعی، استیفای حقوق خود را با استفاده از قوه قهریه حکومت در سر می‌پروراند چرا که اگر بنا بود مدعی علیه با آنچه که مدعی بر او ادعا دارد و بدون قوه قهریه تمکین کند ضرورتی به مراجعه مدعی به دستگاه عدالت نبود. اجرای حکم

عبارت از اعمال قدرت برای تحمیل مفاد حکم و یا اجبار شخصی به تعهدات و الزاماتی دانسته شده که او با تمایل یا به امر قانون عهده دار گردیده است. (مدنی، ج ۳، ۱۳۷۱: ۲۲) ذیلاً مکانیسم اجرای حکم غیابی را بازگو وشرایط قانونی مربوطه را در دو گفتار مربوط به قوانین مورد بررسی مجزا مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

مستفاد از قانون اجرای احکام مدنی و همچنین با توجه به مفاد تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی، اجرای حکم غیابی نیازمند شرایطی است که عبارت‌اند از:۱-ابلاغ حکم غیابی ۲-قطعیت حکم ۳-تقاضای اجرای حکم ۴-معین بودن موضوع حکم ۵-صدور اجرائیه و ابلاغ آن ۶-اخذ تأمین

۳-۱-شروط مشترک اجرای حکم غیابی

در یک نگاه می‌توان پنج شرط اول را شروط مشترک جهت تمام احکام اعم از حضوری و غیابی و شرط آخر را مختص اجرای احکام غیابی دانست. در شرح شروط فوق باید گفت:

۳-۱-۱-ابلاغ حکم غیابی

یکی از شرایط لازم جهت اجرای احکام که حکم غیابی نیز از آن مستثنی نمی‌باشد، ابلاغ حکم می‌باشد. ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص بیان می‌دارد: «هیچ حکم یا قراری را نمی‌توان اجراء نمود مگر این که به صورت حضوری و یا به صورت دادنامه یا رونوشت گواهی شده آن به طرفین یا وکیل آنان ابلاغ شده باشد.» این امر در ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب سال ۱۳۵۶ بدین صورت بیان شده است: «احکام دادگاه‌های دادگستری وقتی به موقع اجرا گذارده می‌شود که به محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ شده و محکوم له یا نماینده، یا قائم مقام قانونی او کتباً این تقاضا را از دادگاه بنماید». ابلاغ واقعی، ابلاغ قانونی به اقامتگاه و ابلاغ قانونی از طریق انتشار آگهی، از مصادیق ابلاغ حکم به محکوم علیه غایب هستند. مطلب حائز اهمیت این است که با توجه به تبصره یک ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می‌دارد؛ «چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکوم علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی بعمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضاء مهلت قانونی و قطعی شدن به موقع اجراء گذارده خواهد شد».

به‌موجب ماده ۴۶ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور، رأی پس از انشاء حداکثر ظرف مدت یک هفته توسط دفتر دیوان، ابلاغ می‌شود؛ که در ماده ۳۹ همان آیین رسیدگی مقرر می‌دارد:»ابلاغ دادخواست یا هرگونه اوراق به خوانده یا خواندگان یا قائم مقام قانونی آنان بطور واقعی صورت می‌پذیرد.» در صورت عدم امکان ابلاغ واقعی به‌موجب تبصره یک همان ماده، مراتب به دستور رییس هیات مستشاری به دستگاه اجرایی ذی ربط جهت ابلاغ به خوانده منعکس می‌شود و در صورت عدم امکان ابلاغ به این ترتیب، عنداللزوم مراتب حداقل یک ماه قبل از تاریخ رسیدگی و در یک نوبت از طریق درج در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ابلاغ خواهد شد.[۳] گواهی مأمور ابلاغ مبنی بر امتناع

۳ تبصره ۱ ماده ۳۹ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۹۳/۶/۱۰

خوانده یا محکوم علیه از دریافت ابلاغیه، ابلاغ قانونی تلقی می‌گردد.[۴]

۳-۱-۲-قطعیت حکم

از دیگر شـــرایط اجرای حکم غیابی، با توجه به تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرســـی مدنی که بیـــان می‌دارد: «حکم غیابی پس از انقضاء مهلت قانونی و قطعی شـــدن به موقع اجرا گذارده خواهد شـــد» آن اســـت که مهلت واخواهی به پایان رسیده و این امر ســـبب قطعیت حکم شده باشد. البته باید توجه داشـــت که با توجه به ماده ۳۳۱ همان قانون، چنانچه حکم غیابی از جمله احکامی باشـــد کـــه اگر بصورت حضوری صادر می‌شـــد، قطعی بود، در این صورت تنها بـــا انقضای مهلت واخواهی، حکم غیابی قطعیت می‌یابد؛ اما چنانچه حکم غیابی، از جمله احکامی باشد که اگر بصورت حضوری صادر می‌شـــد قابل درخواست تجدیدنظر بود، در این صورت علاوه بر انقضای مهلت واخواهی، مهلت تجدیدنظرخواهی از آن نیز باید سپری شود. همچنین در صورتی که حکم غیابی، راجع به متفرعات باشد و اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، حتی در صورت عدم قابلیت تجدیدنظر حکم غیابی به صورت عـــادی، انقضای مهلت تجدیدنظر، لازم خواهد بود زیرا مطابق بند ج ماده ۳۳۱ همان قانون، چنانچه حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، احکام راجع به متفرعات دعوا نیز به تبع حکم اصلی، قابل تجدیدنظر خواهند بود. تا زمانی که این مواعد ســـپری نشـــود، حکم صادره قطعی نخواهد بود و دقیقاً به همین جهت اســـت که تبصره ۱ ماده ۳۰۶ به انقضای مهلت قانونی و قطعی شـــدن حکم تصریح کرده است.

در مورد لزوم قطعیت حکم برای اجرای آن، یک استثناء وجود دارد. به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م. احکام صادره مبنی بر رفع تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق، بلافاصله پس از صدور، اجرا شـــده و تجدیدنظرخواهی مانع اجرا نمی‌باشـــد؛ به عبارت دیگر جهت اجرای احکام مذکور لزومی به انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی نیست؛ اما سؤالی که در این خصوص قابل طرح است آنکه اگر هریک از احکام رفع تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق، بصورت غیابی صادر گردد، آیا جهت اجرای آن، انقضای مهلت واخواهی لازم است و یا همچون تجدیدنظرخواهی عمل می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش دو نظر قابل طرح است، نظر اول آن است که گفته شود با توجه به ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م؛ که بیان می‌دارد حکم بلافاصله اجرا خواهد شد که حکم صادره مبنی بر رفع تصرف عدوانی، رفع مزاحمت یا ممانعت از حق به محض صدور قابل اجرا اســـت، بنابراین این ماده استثنائی بر تبصره یک ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. می‌باشـــد. به علاوه به موجب ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م. رســـیدگی به این دعوا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نبوده و خارج از نوبت به عمل می‌آید؛ بنابراین، اجرای حکم غیابی در این موارد منوط به قطعیت آن نیست.

نظـــر دیگرآنکه در ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م. آمده که تجدیدنظرخواهی مانع از اجرای حکم نمی‌باشـــد و از آنجایی که این ماده اســـتثناء به ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م و صرفاً به تجدیدنظرخواهی منصرف است، لذا شـــامل واخواهی نخواهد شد و در نتیجه اگر حکم، غیابی باشد، واخواهی مانع اجرای آن خواهد بود.

---

۴ تبصره ۲ ماده ۳۹ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۹۳/۶/۱۰

لذا دادگاه باید اجرای حکم را تا انقضای مهلت واخواهی به تأخیر اندازد. (مهاجری، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

به نظر می‌رسد دیدگاه اول قابل دفاع‌تر باشد، زیرا علاوه بر دلایل ارائه شده می‌توان گفت وقتی که قانون‌گذار در رابطه با مرحله تجدیدنظر که غالباً تعیین کننده تکلیف دعوا می‌باشد، قائل به آن است که درخواست، مانع اجرای حکم نمی‌باشد، طریق اولی در رابطه با واخواهی که غالباً پس از آن طریق شکایت دیگری می‌باشد، بایستی قائل به این بود که درخواست واخواهی نیز همانند درخواست تجدیدنظرخواهی مانع از اجرای احکام صادره از ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م. نخواهد بود و در پاسخ به این سؤال که «اصل کلیان است که احکام تا قطعی نشده‌اند قابل اجرا نیستند، فلذا ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م. استثنائی بر قاعده کلی است و باید محدود به مورد خاص شود و در موارد تردید قاعده کلی لزوم قطعیت رأی می‌باشد» می‌توان گفت با توجه به آنچه در رابطه با ماهیت واخواهی، مرحله واخواهی در حقیقت همان مرحله بدوی است که مجدداً تکرار می‌شود، لذا تسرّی حکم مذکور در ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م. به واخواهی، تفسیر موسع و عدول از اصل کلی «لزوم قطعیت احکام، برای اجرا» نمی‌باشد.

آن‌گونه که مستفاد از قانون دیوان محاسبات کشور است آراء غیابی قطعی محسوب نمی‌گردند مگر با طی فرایندی که در تبصره ۲ ماده ۲۸ آن قانون مذکور است، بدین شرح:»در مواردی که ابلاغ واقعی آراء هیاتها میسر نباشد و نیز در مورد آرای غیابی با انقضای موعد مقرر در ماده ۲۸ دادستان دیوان محاسبات مکلف است پرونده را به انضمام رأی صادره و با اظهارنظر به مرجع تجدیدنظر مذکور در تبصره یک این ماده ارسال نماید. اعلام قطعیت با مرجع تجدیدنظر مذکور در تبصره یک این ماده خواهد بود.[۵] لذا نظر به مراتب مذکور رأی غیابی تا زمانیکه فرایند پیش بینی شده طی نگردد، قطعی محسوب نمی‌شود و قابلیت اجرا ندارد مگر آنکه از رأی اشاره شده تجدیدنظر خواسته شود و با انقضای مهلت تجدیدنظر یا صدور حکم در مرحله تجدیدنظر به قطعیت برسد یا اینکه فرایند تبصره مذکور به اجرا درآید.

۳-۱-۳-تقاضای اجرای حکم

ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی بیان می‌دارد: «احکام دادگاه‌های دادگستری وقتی به موقع اجرا گذارده می‌شود که به محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ شده و محکوم‌له یا نماینده و یا قائم مقام قانونی او کتباً این تقاضا را از دادگاه بنماید». اجرای حکم غیابی نیز از این شرط مبرا نمی‌باشد و لذا محکوم له حکم غیابی نیز در صورت تمایل به اجرای آن حکم، باید تقاضای اجرای حکم خود را به دادگاه ارائه نماید. نکته قابل توجه به آنکه براساس ماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی مصوب ۱۳۱۸، اگر ۶ ماه از تاریخ قطعیت حکم غیابی تقاضای اجرا نمی‌شد یا محکوم له تا یک سال از تاریخ صدور اجرائیه آن را تعقیب نمی‌کرد، حکم غیابی ملغی‌الاثر می‌شد. مواعد مذکور بعداً در اصلاحات سال ۱۳۴۹ حذف گردید. در حال حاضر برای تقاضای صدور اجرائیه، مدت زمان خاصی وجود ندارد با این حال ماده ۱۶۸ ق.اجرای احکام مدنی مصوب سال ۱۳۵۶ مقرر می‌دارد:» محکوم له از تاریخ صدور اجرائیه به مدت ۵ سال جهت تعقیب عملیات اجرایی فرصت خواهد داشت و در

۵ تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۶۱

صـــورت عدم تعقیب عملیات اجرایی به مدت ۵ ســـال، اجرائیه بلااثر خواهد شـــد و محکوم‌له جهت اجرای بایست مجدداً تقاضای صدور اجرائیه نماید.»

مطابق حکم ماده ۲۶ قانون دیوان محاســـبات، آرا دیوان محاسبات کشور را دادستان یا نماینده او برای اجرا به دســـتگاه‌های مربوط ابلاغ و در اجرای آن‌ها مراقبت می‌نماید، که حکم ماده موصوف در ماده ۶۰ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور نیز تکرار گردیده است. لذا با توجه به اینکه دادستان دیوان محاسبات دادخواســـت صادر می‌کند امکان درخواست اجرای حکم از طرف مقابل که خوانده تلقی می‌گردد در موارد نادر و محدود امکانپذیر است بطور مثال به هنگام رأی بر برگشت مبالغ کسر شده اشتباهی به خوانده و...

۳-۱-۴-معین بودن موضوع حکم

مـــاده ۳ ق.اجرای احکام مدنی که بیان می‌دارد: «حکمی که موضوع آن معین نیســـت، قابل اجرا نمی‌باشـــد» به نظر می‌رسد احکام غیابی نیز همانند سایر احکام، می‌بایست جهت امکان اجرا از این خصیصه برخوردار باشند والّا قابلیت اجرا نخواهند داشت ولذا اگر حکم غیابی مبنی بر استرداد یکی از ۲ تخته فرش موجود در محلی صادر می‌شـــود، این حکم به جهت نامعین بودن موضوع، قابل اجرا نمی‌باشـــد. برخی از حقوقدانان گفته‌اند: «معین در کنار معلوم اســـتعمال می‌شود و مقصود از معلوم باشد، یعنی مجهول نباشد و منظور از نامعین، قابل تردید و یا بین دو یا چند چیز قرار گرفتن است، یعنی حکم دارای ابهام و اجمال باشد». (بهرامی، ۱۳۸۰: ۹)

از آنجا که آرا صادره دیوان محاســـبات کشـــور شـــامل دو بخش مجـــازات اداری و جبران ضرر و زیان وارده یا اســـترداد می‌باشـــد، مســـئولیت اجرای رأی در خصوص اعمال مجازات اداری بر عهده دســـتگاه اجرایی متبوع متخلف و مسئولیت اجرای آرا متضمن جبران ضرر و زیان وارده به بیت‌المال (درچهارچوب مقررات اجرایی مربوط به احکام مراجع قضایی) بر عهده دیوان محاســـبات کشور است که بدون تردید احکام صدرالذکر در آیین رســـیدگی بر اجرای این بخش از آرا دیوان محاسبات ناظر و حاکم تلقی می‌گردد.

۳-۱-۵-صدور اجرائیه و ابلاغ آن

به استناد ماده ۴ ق.اجرای احکام مدنی «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می‌آید، مگر اینکه در قانون ترتیب دیگر مقرر شـــده باشد» لازم به ذکر است که صدور اجرائیه پس از درخواست محکوم‌له در صورتی انجام می‌پذیرد که حکم، جنبه اعلامی نداشته باشد؛ بنابراین چنانچه حکم غیابی، متضمن محکومیـــت محکوم علیه به انجام عملی نباشـــد و صرفاً مطلبی را اعلام کرده باشـــد، قابلیت صدور اجرائیه را نخواهد داشت. ادامه ماده مذکور در این خصوص بیان می‌دارد: «در مواردی که حکم دادگاه جنبه اعلامی داشته و مستلزم انجام عملی از طرف محکوم علیه نیست، از قبیل اعلام اصالت یا بطلان سند، اجرائیه صادر نمی‌شود». اجرائیه پس از صدور باید به محکوم علیه ابلاغ شود. ابلاغ اجرائیه نیز طبق مقررات آئین دادرسی مدنی انجام می‌شود (ماده ۸ قانون مذکور). این ابلاغ ممکن است بصورت

قانونی یا واقعی انجام شود. بعد از ابلاغ اجرائیه، محکوم علیه مکلف است ظرف ۱۰ روز مفاد آن را به موقع اجرا گذارد، در صورت عدم اجرا در مهلت مذکور، اجرائیه به دایره اجرای احکام ارسال و حکم صادره توسط دایره اجرا به اجرا گذاشته می‌شود (ماده ۳۴ ق.جزای احکام مدنی)

به‌موجب ماده ۶۴ آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور چنانچه رأی صادره متضمن مجازات اداری باشد، دادستان یا نماینده وی نسخه‌ای از آن را جهت درج در پرونده کارگزینی یا استخدامی محکوم علیه به منظور اعمال و اجرایان به دستگاه اجرایی ذیربط ارسال می‌نماید. البته ممکن است رابطه استخدامی محکوم علیه با دولت به کلی قطع شده باشد که در این خصوص اجرای مجازات اداری منتفی است لیکن نسخه‌ای از رأی باید در پرونده کارگزینی مستخدم نگهداری شود. در این خصوص ماده ۶۵ آیین رسیدگی ملاک عمل تلقی می‌گردد، لکن اجرای آرا متضمن جبران ضرر و زیان وارده به بیت‌المال طبق ماده ۳۳ قانون دیوان محاسبات کشور بر طبق مقررات اجرای احکام قضایی خواهد بود؛ که در ماده ۶۴ آیین ریدگی دیوان محاسبات هم مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.

در این خصوص لازم به ذکر است ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب سال ۱۳۵۶ مقرر می‌دارد:»در مواردی که سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت طرف دعوی نبوده ولی اجرای حکم باید به وسیله آن‌ها صورت گیرد صدور اجراییه لازم نیست و سازمان‌ها و مؤسسات مزبور مکلف به اجرای احکام صادره از دیوان محاسبات کشور در اجرای ماده ۲۶ قانون دیوان محاسبات به آن‌ها ابلاغ گردیده، (طبق ضوابط و مقررات مربوط) می‌باشند. در خصوص سایر موارد حاکم بر اجرا منطبق یا صدر این بخش عمل خواهد گردید.

۳-۲-شرط اختصاصی (دادن تأمین مناسب یا ضامن معتبر)

تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. بیان می‌دارد: «اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم‌له خواهد بود، مگر اینکه دادنامه یا اجرائیه به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده و نامبرده در مهلت مقرر، از تاریخ ابلاغ دادنامه واخواهی نکرده باشد.»

مطابق این ماده اجرای حکم غیابی، در صورتی که ابلاغ بصورت واقعی شده باشد بدون اخذ تأمین صورت می‌گیرد ولی چنانچه ابلاغ حکم و اجرائیه بصورت قانونی باشد، محکوم‌له برای اجرای حکم باید مبادرت به معرفی ضامن معتبر یا سپردن تأمین متناسب نماید. علت آن است که ابلاغ واقعی حکم سبب حضوری تلقی شدن حکم می‌گردد و لذا چنانچه بر اثر اجرای حکم، زیانی به محکوم‌علیه وارد شود، از آنجایی که فرض این است که به سبب ابلاغ واقعی، وی از مفاد حکم آگاه شده است و علیرغم این آگاهی، اقدامی در رابطه با اعتراض نسبت به حکم ننموده است، لذا اگر زیانی هم در اثر اجرای حکم به وی وارد شود، در نتیجه کوتاهی خود او می‌باشد و به عبارت دیگر، با این کار او به ضرر خود اقدام کرده است.

در خصوص اجرای حکم غیابی نه در قانون دیوان، و نه در آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور به صراحت موضوع مطرح و مورد برر سی قرار نگرفته است الا اینکه در ماده ۳۵ قانون معنون،

درخواســـت تأمین خواسته و یا محکوم به از سوی دادسرای دیوان محاسبات لحاظ گردیده که بنظر می‌رســـد از آنجا که دادستان دیوان محاسبات کشور متقاضی درخواســـت اجراست، اصلاً لزومی به پیش بینی مورد، احساس نمی‌گردد و طبق عمومات مطرح شده در مقاله، پس از قطعی شدن حکم در دیوان محاسبات و بدون نیاز به دادن تأمین یا تضمین حکم صادره قابلیت اجرا دارد و منطق هم همین مطلب را صحه می‌گذارد که دادســـتان دیوان محاسبات که در راستای پاسداری از بیت‌المال اقدام می‌کند نیازی به دادن تضمین و...جهت اجرای حکم نداشته باشد.

نتیجه گیری

اگرچه رســـیدگی در دیوان محاسبات کشـــور تابع آیین دادرسی مدنی نیست لکن، بنظر می‌رسد دادرســـی منصفانه ایجاب می‌نماید جهـــت جلوگیری از تضییع حقوق خوانـــده و همچنین دفاع از بیت‌المـــال، امکان تأســـی به عمومات آیین دادرســـی مدنی در موارد ابهام، نقـــص، اجمال و... آیین رســـیدگی دیوان محاســـبات کشور وجود داشـــته باشـــد تا ضمن حصول هدف دیوان محاسبات به پاسداری از بیت‌المال، حقوق خوانده یا خواندگان مرعی گردد.

منابع

۱- اسماعیل پور، محبوبه، (۱۳۹۳)، «بررسی نحوه اجرای آرا و احکام صادره از هیاتهای مستشاری و محکمه تجدیدنظر دیوان محاســـبات کشـــور»، کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

۲- آیین رسیدگی دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۹۳

۳- بهرامی، بهرام، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، عملی و کاربردی، چاپ پنجم، انتشارات بهنامی.

۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۶۷)، ترمینولوژی حقوقی، چاپ اول، تهران: گنج دانش.

۵- شمس، عبد الله، (۱۳۸۲) آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات میزان.

۶- قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶

۷- قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹

۸- قانون دیوان محاسبات کشور مصوب ۱۳۶۱

۹- مدنی، سیدجلال‌الدین، (۱۳۷۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، نشر پایدار

۱۰- مهاجری، علی، (۱۳۸۵)، آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، چاپ ســـوم، تهران: انتشـــارات فکرسازان.